

شاعر شعله‌ها

(بژوهشی درباره فصیحی هروی و شعر او)*

دکتر محمد دهقانی**

چکیده:

فصیحی هروی از شاعران نیمه اول قرن یازدهم هجری است. وی در سال ۹۸۷ هجری قمری در بخارا به دنیا آمد و در سال ۱۰۴۹ در هرات درگذشت. وی از پیشروان سبک هندی بوده، در سرایش قصیده و غزل تحت تأثیر شاعران قرن ششم به بعد، بویژه انوری و خاقانی و سعدی و حافظ، است. شعر او در مجموع ساده و حالتی میانه سبک عراقی و هندی دارد. وی را، اگرچه در انواع شعر طبع آزمایی کرده است، باید از استادان غزلسرایی در دوره خود شمرد. غزل‌های فصیحی مملو است از نازک‌خیالی و مضمون‌پردازی‌های غریب، اما نه به آن شدتی که در سبک هندی دیده می‌شود. گاهی غزلیاتی از او می‌بینیم که در سادگی و زیبایی نظیر بهترین غزل‌های سبک عراقی است. زبان شاعر در این گونه غزل‌ها شفاف و سعدی‌وار و به اصطلاح سهل ممتنع است.

واژه‌های کلیدی: غزل - قصیده - صورت خیال - مضمون - تصویرسازی - عنصر

محوری (motif) - تشخیص - تشبیه - استعاره - تلمیح

* - تاریخ وصول ۸۲/۶/۳۱ تاریخ پذیرش ۸۲/۱۰/۲۷
** - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

زندگی نامه فصیحی

هنگامی که عبیدالله خان ازبک خراسان را تسخیر کرد (احتمالاً ۹۴۲ هـ. ق.) (اسکندریبگ ترکمان، ۱۳۵۰، ص ۶۳) چند تن از فضلا و فصحای آن سامان را برگزید و همراه خود به بخارا برد؛ یکی از آنان مولانا میرجان جد فصیحی شاعر بود. او در بخارا رحل اقامت افکند و در همین شهر بود که پدر فصیحی، موسوم به ابوالمکارم چشم به جهان گشود. ابوالمکارم در خدمت پدر تربیت یافت و همچون او «فضیلت مآب» شد. در بخارا همسر اختیار کرد و صاحب فرزندی شد که بعدها به «فصیحی شاعر» معروف بود (نام کوچک او، گویا به رسم معمول آن دوران، در هیچ جا ذکر نشده است). چند سالی بعد که خراسان به تصرف عبیدالله خان درآمد، خانواده ابوالمکارم، حسب الامر خان، به هرات هجرت کرد. در این هنگام فصیحی کودکی دهساله بود. (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۳۹، صص ۵۷۴-۵۷۳)

هیچ یک از تذکرها به تاریخ ولادت شاعر اشاره‌ای نکرده‌اند. اما اگر بپذیریم که فصیحی هنگام ورود به هرات ده سال داشته، و این امر مقارن بوده با تسخیر خراسان توسط عبیدالله خان، می‌توانیم تاریخ ولادت او را تعیین کنیم. زمان واقعه تسخیر خراسان را ۹۹۷ هـ. ق ذکر کرده‌اند. (اسکندریبگ ترکمان، ۱۳۵۰، صص ۳۹۰-۳۸۶) اگر ده سال از این تاریخ بکاهیم، سال ۹۸۷ هـ. ق به دست می‌آید، که با حدسی قریب به یقین می‌توان گفت سال ولادت شاعر است.

وقتی به سال ۱۰۰۷ هـ. ق شاه‌عباس اول هرات را از ازبکان بازستاند (همان، ج ۱، صص ۵۷۴-۵۷۵)، فصیحی باید جوانی بیست‌ساله بوده باشد. با این حال گویا آن قدر حشمت و اعتبار داشته که «در رکاب فلک‌فرسای آن پادشاه» به قزوین رود و پس از اندک مدتی دوباره به هرات بازگردد. (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۳۹، ص ۵۷۴) مرحوم استاد ذبیح‌الله صفا در این باره می‌نویسد: «فخرالزمانی، صاحب میخانه، مدعیست که او [فصیحی] در آغاز پادشاهی شاه‌عباس به همراه او به قزوین رفت و این مناقض گفتار اوست که گفت فصیحی بعد از غلبه عبیدالله خان ازبک به سال ۹۹۷، در دهسالگی به همراه پدر از بخارا به هرات رفت و ندانست که

به حساب او، هرگاه مقارن سال ۹۹۶ [آغاز سلطنت شاه‌عباس] در رکاب شاه‌عباس عازم قزوین می‌شد [....] بنا بر گفتار خود او کمتر از ده سال و در حدود هشت یا نه سال می‌داشت.» (صفا، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۱۲۷)

این ایراد درست نیست، زیرا استاد شادروان تسخیر خراسان را مسامحتاً مقارن با آغاز پادشاهی شاه‌عباس دانسته، و حال آن که شاه‌عباس، چنان‌که آوردیم، یازده سال پس از شروع سلطنت خود توانست بر خراسان دست یابد و در آن هنگام فصیحی تقریباً بیست‌ساله بوده است.

پس از تصرف هرات توسط شاه صفوی، حکومت این دیار در اول کار، به فرهاد خان قرمانلو سپرده شد. پس از او نوبت به حسین خان شاملو رسید که تا سال ۱۰۲۷ هـ. ق والی خراسان بود. سال‌های حکومت حسین خان مقارن بود با دوران شکوفایی شاعر. فصیحی چون برخی از اقران خود، از جمله ملا اوجی و میرزا ملک مشرقی مورد عنایت خان قرار گرفت و بیشترین قصاید خود را در مدح او سرود.

لیکن لطف و عنایت خان موجب آن نشد که شاعر اندیشهٔ سفر به سرزمین افسانه‌ای هند را در خاطر نپرواند. هند، در این زمان، به علت بذل و بخشش بی‌حد و حصر برخی از امرای شعردوست آن، مورد توجه خاص شاعران قرار گرفته بود، و آنان را چون معشوقی مهربان به آغوش خود فرا می‌خواند. فصیحی نیز از جوانی شوق سفر هند را به دل داشت و مکرر عازم این سفر شده بود، اما هموطنانش او را مانع گشته بودند. شاعر به ناچار در سال ۱۰۱۴ هـ. ق دیوان خود را - شاید به امید عطایی - به آگره فرستاد. (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۳۹، ص ۵۷۴، پاورقی)

در سال ۱۰۲۰ هـ. ق به دستور والی قندهار - میرزا غازی - مبلغی گزاف برای فصیحی به خراسان فرستادند. شاعر به شکرانهٔ این احسان قصیده‌ای غرا سرود^۱ و برای والی فرستاد، اما چه سود که یک سال بعد - در ۱۰۲۱ هـ. ق - این والی جوان و شعردوست زندگی را بدرود گفت. (همان، ص ۶۰۵، پاورقی)

به هر حال بخشش سخاوتمندانه‌ی والی قندهار آن آتشی که نمیرد را دوباره در دل فصیحی شعله‌ور ساخت و او را به آرزوی سفر هند در تب و تاب آورد. سرانجام شاعر، بی‌آن‌که از خان هرات رخصتی بخواهد، سر به راه نهاد و در سال ۱۰۲۲ هـ ق «برای سیر دارالامان هندوستان» با مطلوب ساده‌روی خود از هرات فرار کرد و روانه‌ی قندهار شد. (همان، ص ۵۷۴) حسین خان شاملو که از فرار فصیحی آگاه شده بود «از یمین و یسار سواران تعیین کرد» و به جست‌وجوی او فرستاد. آنان فصیحی را نیافتند، اما ترکان، که شاعر به همراهی و حمایت جمعی از آنان عازم هند شده بود، این بار نیز بی‌وفایی معهودشان را به کار بستند و شاعر عاشق‌پیشه را دستگیر کردند و به هرات، نزد خان شاملو فرستادند.

خان چنان از خودسری این ملک‌الشعراي خراسان به خشم آمده بود که دستور داد تا نخست ریش شاعر را ببریدند و سپس به زندانش درافکندند. شاعر گرفتار و در بند، گویا چاره جز آن ندید که قصیده‌ای طولانی بسراید و در آن از «بخت واژگون» شکوه کند و عذر گناه خویش بخواهد. ابیاتی از این قصیده را به گواهی می‌آوریم:

خنده زد گل‌های رنگارنگ شرمم بر عذار گلستانم را مبارک باد فیض نوبهار
(دیوان ۲، ب ۲۲۱)

از بن هر موی من طوفان شرمی موج زد کس چو من هرگز مباد از کرده خود شرمسار
(ب ۲۲۳)

صیقل غم زنگ از آن ز آیینۀ رویم زدود تا نماید صورت نامردی من آشکار
(ب ۲۲۷)

به هر حال، پس از اندک مدتی حسین خان «از این ادای ناخوش خود نادم و پشیمان شد» و شاعر را از قید درآورد و دوباره با او بر سر مهر آمد. (همان، صص ۵۷۴-۵۷۵)

بعد از این واقعه تا سال ۱۰۲۷ ه. ق که حسین خان درگذشت، زندگی شاعر ظاهراً بی‌هیچ ماجرای خاصی در هرات سپری شد، اما پس از این تاریخ می‌بایست کار فصیحی بالا گرفته باشد، زیرا در این هنگام طرف توجه شاه‌عباس قرار گرفت و «به عنایات خسروانه و اعطاف پادشاهانه» سرافراز گشت. به طوری که «در عراق و خراسان فصیحی را نادرهٔ زمان و فرید دوران» می‌دانستند. (همان، ص ۵۷۶) اما شاید فصیحی این همه برخورداری را بیشتر مرهون والی تازهٔ هرات، حسن خان، بوده باشد که خود مردی هنرمند و اهل ادب بود.^۳ حسن خان در همان سال ۱۰۲۷ والی هرات شده بود. پس بعید نیست که هم او موجبات تقرب فصیحی را نزد شاه‌عباس فراهم آورده باشد. (همان، ص ۵۷۶، پاورقی) در هر حال مسلم است که در همین تاریخ فصیحی را آن قدر جاه و مکنت بوده که بتواند شخصی را از هرات به لاهور فرستد تا استخوان عرفی شاعر را جهت دفن به مشهد مقدس برد. (همان، ص ۲۲۵)

احتمالاً در همین زمان بود که حکیم شفائی، شاعر و پزشک مشهور پایتخت، به قصد زیارت مرقد امام رضا (ع) به مشهد و از آن‌جا به هرات رفت و با فصیحی که اکنون ملک‌الشعرای خراسان به شمار می‌رفت دیدار کرد. (همان، ص ۵۲۴) اما این دیدار شاعرانه حاصل خوشی نداشت، زیرا حکیم اصفهانی مردی هجوساز بود که دیگران را بر نمی‌تافت و به اندک رنجشی زبان به هجو می‌گشود. در ملاقاتی که بین او و فصیحی در محفل حسن خان روی داد، در جریان «مشاعره» کار به «مکابره» کشید (گویاموی، ۱۳۳۶، ص ۵۴۰) و «منازعات و مباحثات و مکالمات و مناقشات عظیمه واقع شد». در این میان خان طرف فصیحی را گرفت. شفائی که سخت رنجیده بود، هرات را ترک گفت و فصیحی را هجو کرد. (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۳۹، ص ۵۷۵، پاورقی) فصیحی «بلندحوصلگی» به خرج داد و اعتنا نکرد و به هر حال درصدد تلافی برنیامد. شاید هم مصلحت ندید که چنین کند، زیرا شفائی سخت طرف توجه شاه‌عباس بود. (صفا، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۰۷۶)

در سال ۱۰۳۱ ه. ق که شاه‌عباس سفری به هرات کرده بود، دیگر بار فصیحی را دید و او را مورد عنایت قرار داد. مصاحبت فصیحی چنان در دل شاه خوش افتاد که او را به همراه خود

به عراق عجم و مازندران برد. (گویاموی، ۱۳۳۶، ص ۵۴۰) پس از این تاریخ دیگر هیچ خبری از زندگی شاعر در دست نیست. همین قدر معلوم است که مرگش در سال ۱۰۴۹ هـ. ق، یا به قولی ۱۰۴۶، اتفاق افتاده است. (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۳۹، ص ۵۷۶، پاورقی)

درباره او نوشته‌اند که مردی بود درویش مشرب (خوشگو، ص ۴۳۲)، و در کمال همواری و ملایمت. نهایت خلق و پاک‌زبانی و مهربانی و خوش‌ذاتی را دارا بود. (نصرآبادی، ۱۳۷۱، ص ۲۴۷) با هر طایفه آمیزشی داشت و اکثر اوقاتش به صحبت مردم خوب و مجالست یاران مرغوب صرف می‌شد. همیشه به عشق و عاشقی می‌گذراند و یک دم خالی از محبت نمی‌بود. (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۳۹، ص ۵۷۴)

گفته‌اند که از اجلّه سادات و اشراف و اعیان هرات بود و نسب به خواجه عبدالله انصاری می‌رساند. (اسکندربیک ترکمان، ۱۳۵۰، ص ۹۸۸) خود او در مقام تفاخر چنین گوید:

*از یکی سو اختر برج ولی‌اللهیم خواری من شاهی بر صدق این دعوای من
وز دگر سو نوگل بستان انصارم که هست جد من پیر هرات آن مقصد و ملجای من*
(ب ۳۱۳ - ۳۱۲)

ظاهراً از شاعران، ناظم هروی، درویش واله و میرزا جلال اسیر شهرستانی شاگرد او بوده و از دامن تربیت او برخاسته‌اند، چنان‌که اسیر گوید:

آنان که مست فیض بهارند چون اسیر ته جرعه‌ای ز جام فصیحی کشیده‌اند
(خوشگو، ص ۴۳۲)

محیط اجتماعی و فضای فکری شاعر

دنیای فصیحی دنیای کوچکی است و از باغ و گلستان و مجالس دوستانه و کوی و برزن و بازار فراتر نمی‌رود. او در تمام عمر خود جز چند بار پای از هرات بیرون ننهاده است، آنهم تا فواصلی نه چندان دور. طولانی‌ترین سفرهای او یک بار تا قزوین و بار دیگر تا مازندران و عراق

عجم بوده است (این هر دو سفر نیز چنان‌که در زندگی‌نامهٔ او آوردیم به خواست و فرمان شاه‌عباس صورت گرفته است). هرات در واقع محبس فصیحی بود که بی‌اجازهٔ «خان» حق نداشت از آن خارج شود. باری که بی‌اجازت «خان» رهسپار هند گشته بود، در راه دستگیر شد و به رسوایی مجازات گشت (شرح ماجرا در زندگی‌نامهٔ وی آمد). حتی برای رفتن به گازرگاه، یکی از نواحی هرات، نیازمند رخصت خان بود و اگر چنین رخصتی به او داده می‌شد، نمی‌توانست از عهدهٔ شکرش به درآید. چنان‌که خطاب به حسین خان شاملو می‌گوید:

مژده دادندم که دادی رخصت گازرگهم شکر این احسان ننگجد در شمار و در حساب

(دیوان، ملحقات، ب ۳۳۶)

پیداست که در این دنیای قفس‌وار شاعر نمی‌توانست تجربه‌های آفاقی خویش را عمق و وسعت دهد و با بیان آنها شعر خود را، بیش از آنچه هست، بی‌رورد. حلقهٔ مناسبات اجتماعی شاعر هم بسیار تنگ و محدود بود. این را می‌شود از روی نام و شمار ممدوحان، یا کسانی که شاعر به هر مناسبت شعری درباره‌شان سروده، به‌آسانی دریافت. اغلب اشعار ممدوحی فصیحی، اعم از قصیده و ترکیب‌بند و قطعه و ترجیع‌بند، در مدح حسین خان شاملو، حاکم هرات، است. فقط یک قصیده در مدح پادشاه صفوی - شاه صفی [حک: ۱۰۵۲ - ۱۰۳۸ ه. ق] - دارد و این نشان می‌دهد که او، به هر علت، از دربار صفوی و محیط‌ها و مناسبات اجتماعی گسترده‌تر به دور بوده است. بجز خان شاملو و پسرش - حسن خان که شاعر در مدح او فقط یک مثنوی و یک قصیده دارد - مابقی ممدوحان وی اشخاصی گمنام یا نه‌چندان معروفند که هیچ‌یک منشأ کار یا اثر مهمی نبوده‌اند. شمار اینها نیز زیاد نیست و شاعر اغلبشان را طی قطعه‌های کوتاه و دوستانه ستوده است، چنان‌که نمی‌توان آنها را «مدح»، به معنای سنتی و رسمی آن، به حساب آورد. قطعه‌های ۳، ۷، ۸ و ۳۱ به ترتیب در مدح میرزا غیاث‌الدین، شانی تکلو، صاحب، و مشرقی شاعر سروده شده‌اند. علاوه بر اینها، فصیحی یک

قصیده (ش ۱۴) در مدح حافظ محب‌علی، یک ترکیب‌بند (ش ۱۶) در مدح بهاء‌الدین و یک مثنوی (ش ۲) در مدح محمد امین دارد. به این ترتیب شمار ممدوحان او، از بزرگ و کوچک، به ده تن می‌رسد. بزرگ‌ترین آنها شاه صفی معروف، و پس از او حسین‌خان و حسن‌خان شاملو هستند.

در دیوان فصیحی، دو سه هجویه کوتاه هم دیده می‌شود که موضوع آنها اشخاص حامل‌ذکری هستند به نام‌های نادم شاعر و سلیمان غور. چند ماده تاریخ هم در «وفات» و «ولادت» و امثال آن سروده که احتمالاً نماینده نام دوستان اوست و در میانشان هیچ آدم مهمی دیده نمی‌شود. این همه نشان می‌دهد که مناسبات و روابط اجتماعی شاعر تا چه حد محدود بوده است. لیکن درحیطه همین فضا و روابط محدود هم شاعر آسوده نبوده و «شکوه‌ها» از «اقران» خود داشته که در «کمین» بوده‌اند تا شاید نقطه‌ضعفی از او به دست آورند، چنان‌که طی قصیده‌ای، با عنوان «بث‌الشکوی و منقبت حضرت رضا (ع)»، می‌گوید:

شکوه‌ها دارم فلک‌قدر را هم از اقران خویش

کز ستمشان بر فلک شد بانگ‌هایای من

من حیات خویش دانمشان ولیک ایشان چو مرگ

در کمین آن که کی جایی بلغزد پای من

(ب ۳۴۱-۳۴۰)

از محیط زندگی فصیحی و مناسبات اجتماعی او که بگذریم، باید بگوییم فضای ذهنی و معنوی او نیز چندان وسعتی ندارد. در شعر او از اندیشه‌های بلند عرفانی یا فلسفی خبری نیست؛ آنچه هست برخی اصطلاحات صوفیانه است که به مقدار اندک به کار رفته است، گاه برای تصویرپردازی‌های شاعرانه و گاه به شیوه‌ای موعظه‌وار و باتکلف و نه از سر ادراک و تجربه عارفانه. در این باره ذکر دو نمونه زیر بسنده است:

خسَم و فرقت بی‌برگی وی سوخت مرا خرَقهٔ شعله در آتشکده تا کی پوشم
(ب ۲۸۵۲)

تا درد غمت صاف محبت نشود فارغ سرت از خماری کثرت نشود
بی‌همتی ار دیده ز هم بگشایی تا کثرتت آیینۀ وحدت نشود
(ب ۸۲ - ۳۴۸۱)

هیچ اشاره‌ای به عرفا و فلاسفه و کتاب‌های آنان در اشعار فصیحی دیده نمی‌شود. با این‌که ادعا می‌کند دیده‌اش از «سیر کتب» گلستان گشته، لیکن تنها کتابی که در دیوان او صریحاً از آن نام برده شده گلشن راز شبستری (درگذشتهٔ ۷۲۰ ه. ق) است:

گاه از سیر کتب دیده گلستان گستی چه کتب! غنچهٔ هر نقطه در او گلشن راز
(ب ۷۱۳)

معجز طبع کسی منقبتت را شاید کش بود هر نقط آبتن صد گلشن راز
(ب ۱۰۷۱)

آشنایی او با شاعران بزرگ پیش از خود نیز بسیار محدود است. در قصیده‌سرایی متأثر از انوری و خاقانی است و بسیاری از قصاید خود را به اقتفای این دو شاعر بزرگ سروده است، چنان‌که از مجموع ۲۱ قصیدهٔ او، ۱۵ قصیده در وزن و قافیه و مضمون شبیه قصاید انوری و خاقانی است، به ترتیب زیر (فقط مطلع قصاید ذکر می‌شود):

فصیحی: هین که صبا برفکنند زلف ز رخسار یار

وز دل شب جلوه کرد صبح پسین آشکار (ق ۱)

خاقانی: هین که به میدان حسن رخس درافکند یار

بیش بهاتر ز جان نعل بهایی بیار (ص ۱۷۸)

فصیحی: دلم بگرفت ز آیین ریابوشان پالانی

روم از کاروان ناله دزدم دلوق عریانی (ق ۲)

خاقانی: نثار اشک من هر دم شکرریزیست پنهانی

که همت را زناشویبیست از زانو و پیشانی (ص ۴۱۰)

فصیحی: ای دل غذای روح ازین خاکدان مخواه

طوفان در این تنور مهیاست نان مخواه (ق ۳)

خاقانی: در ساحت زمانه ز راحت نشان مخواه

ترکیب عافیت ز مزاج جهان مخواه (ص ۳۷۵)

فصیحی: سفیده دم که مسافر شدم ز ملک هراه

چو شب به مهرهی کاروان بخت سیاه (ق ۴)

انوری: سپاس ایزد کاندز ضمان دولت و جاه

بکام باز رسیدی به صدر مسند و گاه (ص ۴۰۱)

فصیحی: خنده زد گلهای رنگارنگ شرمم بر عذار

گلستانم را مبارک باد فیض نوبهار (ق ۶)

انوری: آب چشمم گشت پر خون ز آتش هجران یار

هست باد سرد من بر خاک از آن کافوربار (ص ۱۹۰)

فصیحی: صبحدم چون در خروش آمد دل شیدای من

چرخ را بنشانند در خون چشم شب پیمای من (ق ۷)

خاقانی: صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من

چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من (ص ۳۲۰)

فصیحی: نمود گوشه ابرو شب از افق دو هلال

که کرد تا در شام آفتاب استقبال (ق ۸)

انوری: بنیک طالع و فرخنده روز و فرخ فال

بسعد اختر و میمون زمان و خرم حال (ص ۲۸۰)

فصیحی: همای عشق کشد چون در آشیانه صغیر

خروش مرغ دلسم بگذرد ز چرخ اثیر (ق ۹)

انوری: زهی ز بارگه ملک تو سفیر سفیر

زمان زمان سوی این بنده غریب اسیر (ص ۲۴۶)

فصیحی: رخس سفر بر جهان زین در دار فنا

خیمه عزلت بزن بر در ملک بقا (ق ۱۰)

خاقانی: عشق بیفشرد پای بر نمط کبریا

برد بدست نخست هستی ما را ز ما (ص ۳۵)

فصیحی: باز بر اوراق گیتی نقش بندان بهار

صفحه گلزار را کردند پر نقش و نگار (ق ۱۱)

فصیحی: دوش بزمی داشتم فرخنده چون روی نگار

غم صراحی، درد ساغر، غصه ساقی، می خمار (ق ۱۳)

انوری: باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار

ابر آذاری علم افراشت باز از کوهسار (ص ۱۶۲)

فصیحی: رضائی گذرانندیم به صد نعمت و ناز

رضائی نه که سی عید همه عیش طراز (ق ۱۵)

انوری: موبک عالی دستور جهان آمد باز

بسعدت به مقرر شرف و عزت و ناز (ص ۲۵۶)

فصیحی: ز پرده پرده ساز جهان نوا برخاست

که فر شاه صفی تخت و تاج را آراست (ملحقات، ق ۱)

انوری: اگر محمول حال جهانیان نه قضاست

چرا مجاری احوال برخلاف رضاست (ص ۴۱)

فصیحی: ابر آمد و گلزارم ساخت جهان را

چون روی گل آراست زمین را و زمان را (ملحقات، ق ۲)

انوری: باز این چه جوانی و جمالست جهان را

وین حال که نو گشت زمین را و زمان را (ص ۹)

فصیحی: صبح نوروز است ساقی دور کن از رخ نقاب

تا بماند آفتاب از شرم رویت در حجاب (ملحقات، ق ۳)

انوری: ای جهان عدل را انصاف تو مالک رقاب

دین حق را مجد و گردون شرف را آفتاب (ص ۲۳)

فصیحی دو قصیده هم مانند قصاید ناصر خسرو دارد که یکی فقط در وزن و قافیه و

دیگری در مضمون نیز به تقلید از ناصر خسرو سروده شده است:

فصیحی: چه معجزست بهار کرشمه افشان را

که از نسیم برافروخت شمع بستان را (ق ۱۷)

ناصر خسرو: سلام کن ز من ای باد مر خراسان را

مر اهل فضل و خرد را نه عام نادان را (ص ۱۱۶)

فصیحی: ز مهر سپهر ار کنم شاد جان را

به صابون مهتاب شویم کتان را (ق ۱۸)

ناصر خسرو: به چشم نهران بین نهران جهان را

که چشم عیان بین نبیند نهران را (ص ۱۰)

در یکی از قصایدش به انوری و ظهیر اشاره می‌کند، اما خود را برتر از آنان می‌شمارد:

جهان پناها ارواح انوری و ظهیر به مدح خوانی من گر کنند استظهار
به پساسبانی درگاهت افتخار کنم نگویمت که مرا همچو غیر عزت دار

(ب ۹۶ - ۷۹۵)

و این تنها جایی است که فصیحی نام شاعران پیشین را در شعر خود آورده است. صرف نظر از این تشابهات و اشاره‌های آشکار، زبان و بیان فصیحی در قصیده‌سرایی، مخصوصاً در قصاید مذهبی خود که در مدح پیامبر (ص)، علی (ع) و امام رضا (ع) سروده، بسیار شبیه خاقانی است، اگرچه او شاید از روی تفاخر و بزرگ‌منشی هرگز به این قضیه اشاره نکرده و نامی از خاقانی نیاورده است. حتی در ترکیب‌بند‌های او هم تقلید از خاقانی دیده می‌شود، مثلاً بند نخست ترکیب‌بند ۶ را، با این مطلع:

باز عشقم به کین جان برخاست از سراپای من فغان برخاست

(ب ۱۲۳۷)

می‌توان مقایسه کرد با قصیدهٔ خاقانی به مطلع زیر:

راحت از راه دل چنان برخاست که دل اکنون ز بند جان برخاست

(ص ۶۰)

دو تن شاعر بزرگ دیگر که رد پای آنها را در شعر فصیحی، و البته بیشتر در غزل‌های او

می‌توان دید، سعدی و حافظ هستند. مثلاً غزل شمارهٔ ۲۵ با مطلع:

ستم ز نرگس مستت ستمگری آموخت جنون ز زلف سیاه تو داوری آموخت
به استقبال از غزل معروف سعدی - معلمت همه شوخی و دلبری آموخت - ساخته شده
است.

در این بیت:

یک پرده بیش نیست فصیحی نوای عشق پندار گوش ماست که گه زیر و گه بمست
(ب ۲۳۴۲)

گویا خواسته است پاسخ این سخن بلند حافظ را بدهد که:

یک نکته بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می شنوم نامکرر است

در بیت زیر هم، تعبیر «رفتن تخت سلیمان بر باد» را از حافظ گرفته:

خواندم و رفت عبارات به روی نفسم به شکوهی که رود تخت سلیمان بر باد
(ب ۱۷۹۱)

اما ایهام لطیفی را که این تعبیر در شعر حافظ دارد از بین برده است. حافظ می گوید:

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ در معرضی که تخت سلیمان رود به باد

به هر حال، شواهدی که در چند صفحه پیش آوردیم نشان می دهد که فصیحی غالباً
دواوین شاعران پس از قرن ششم را مطالعه می کرده و از آنان تأثیر می پذیرفته است که البته
این هم شامل حال همه شاعران نبوده و تنها تعداد انگشت شماری، از جمله انوری و خاقانی و
ظهیر و سعدی و حافظ، را در بر می گرفته است.

شاید به سبب همین بی اعتنایی به شاعران پیش از قرن ششم باشد که کمتر نشانی از
اساطیر و داستان های کهن ایران در اشعار فصیحی می بینیم. زیرا چنان که می دانیم منبع
این گونه داستان ها آثار شاعران قرن چهارم و پنجم - مخصوصاً شاهنامه و گرشاسب نامه و ویس

و رامین - است که فصیحی شاید اصلاً آنها را نخوانده بوده است. اشاره‌های ناچیز او هم به داستان شیرین و خسرو و فرهاد و نیز جام جم باید متأثر از شاعرانی چون نظامی و حافظ بوده باشد. به هر حال مجموع ابیاتی که فصیحی در آنها اشاره‌ای به داستان‌های مذکور می‌کند از ده پانزده مورد فراتر نمی‌رود که نسبت به حجم دیوان او بسیار ناچیز است. برای نمونه این چند بیت را نقل می‌کنیم:

به جای باده خون در ساغرست امروز خسرو را همانا یاد شیرین در دل فرهاد می‌گردد
(ب ۲۴۰۷)

جام جمی به میکده چندی تهی‌نشین رام کسی مشو ادب جم نگاه دار
(ب ۲۷۳۴)

شکر ناکرده وفاهش فصیحی تا چند یاد افسانه طرازی جم و کی کردیم
(ب ۲۹۸۹)

ذکر «آتشکده» و «آتشخانه» هم که در شعر فصیحی فراوان است دلیلی بر توجه او به ایران پیش از اسلام و معتقدات آن نتواند بود، بلکه ناشی از عرف شاعرانهٔ زمان و تأثیر مکتب وقوع است که در آن دوره رواج داشته. در عوض، تلمیحات فراوان دارد به داستان‌های قرآنی و زندگی پیامبران - بویژه نوح و یوسف و موسی و عیسی (علیهم السلام).^۴ در این باره تلمیح به داستان حضرت موسی (ع) و سپس داستان یوسف (ع) بیش از همه است و اگر توجه کنیم که مخصوصاً داستان موسی (ع) در قرآن کریم نیز مفصل‌تر و مکررتر از داستان‌های دیگر بیان شده، به میزان مؤانست فصیحی با قرآن و تأثیرپذیری او از مصحف کریم پی می‌بریم. نکتهٔ دیگری که مؤید مؤانست و مجاورت او با قرآن است، مهارت فصیحی است در کاربرد آیات و تعبیرات و مضامین قرآنی در شعر، که به ذکر چند نمونهٔ آن اکتفا می‌کنیم:

به عهد تو می توحید در نمی گنجد به ظرف اشهد ان لا اله الا الله
(ب ۱۸۳)

که هر که بندگی شاه دین پناه کند شود نصیبش جنات تحتها الانهار
(ب ۷۹۴)

آیت جنات تجری تحتها الانهار راست سر این سرچشمه انهار و تفسیر مبین

سلسبیل نطق را هم منبع این سرچشمه است سرنوشت موج فیضش لذه للشاربین
(ب ۱۶-۱۷۱۵)

گاهی برای تصویرسازی از مضامین آیات بهره گرفته است، چنان که در این بیت می بینیم:

شکفت سنگ درین نوبهار و دل نشکفت مگر ز برق دهند آب این گلستان را
(ب ۸۲۴)

مصراع اول یادآور این آیه است: «ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهی کالحجارة او اشد قسوه و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار و ان منها لما یشقق و یرج منه الماء» (بقره/ ۷۴) یعنی: «پس آن گاه دل هاتان سخت شد چون سنگ یا سخت تر از سنگ زیرا گاه باشد که از سنگ جوی ها جاری شود و گاه باشد که سنگ بشکافت و از آن آب برون آید».

با توجه به آنچه آمد، اکنون آسان تر می توان فضای فکری و ذهنی فصیحی را ترسیم کرد، فضایی که حد طویل و ارجمند آن قرآن کریم است و حدود دیگرش عبارتند از: ۱- آموزه های مذهبی رایج (یعنی تشیعی که در آن روزگار - نیمه اول قرن یازدهم - و در هرات مطرح بوده و این جا مجال سخن گفتن درباره آن نیست)؛ ۲- قدری آموزه های رسمی و مدرسی در باب عرفان و فلسفه که احتمالاً از حد گلشن راز شبستری فراتر نمی رفته؛ ۳- توجه و اقتدا به چند شاعر بزرگ، یعنی انوری و خاقانی و سعدی و حافظ.

به این ترتیب، وقتی افق محدود زندگانی و تفکر شاعر را در نظر آوریم، نمی‌توانیم توقع داشته باشیم که شعرش دارای مضامین بلند و متنوع باشد. البته ادراک شاعرانه و رقت احساس در شعر او گاه به حد اعلی دیده می‌شود، اما مجال و بضاعت او در آن حد نبوده که این ادراکات و احساسات را بپرورد و به شکل‌های بدیع‌تر و گوناگون شعری درآورد، مثل دونده‌ای پرنیرو که به جای دویدن در دشت‌های فراخ ناگزیرش کرده‌اند تا پایان عمر بر گرد میدانی تنگ بدود، بی‌آن که مقصدی داشته باشد.

صور خیال

تنگی دایرهٔ مطالعات و تجربه‌های فصیحی موجب شده است که مضامین و تصاویر اشعارش تکراری و محدود باشد. صور خیال او بر گرد چند محور اصلی (motif) پدید آمده است که آنها را به ترتیب اهمیت برمی‌شمریم:

۱- **شعله:** «شعله» و لوازم آن نظیر آتش، آتشکده، شمع، اخگر، چراغ، و ... مهمترین محور صور خیال در شعر فصیحی است. به همین اعتبار است که او را «شاعر شعله‌ها» نامیده‌ایم. تنها خود کلمهٔ «شعله» را بیش از صد بار به کار برده و با آن تصویرپردازی کرده است و اگر بخواهیم ابیاتی را هم که فقط کلمات هم‌خانواده یا هم‌معنی شعله در آنها آمده بر این مقدار بیفزاییم بیش از یک‌چهارم دیوان او را در بر می‌گیرد.

۲- **شهید:** کلمهٔ «شهید» و لوازم آن مانند خون، زخم، ناله، خنجر، کفن و ... به مقدار زیاد در شعر او بکار رفته و تصاویر بسیاری را پدید آورده است. وفور این‌گونه عناصر تصویری در شعر فصیحی بی‌گمان ناشی از تأثیر فرهنگ شیعی است.

۳- **لاله:** این کلمه و لوازم آن نظیر لاله‌ستان، لاله‌زار، داغ و ... نیز در شعر فصیحی پرکاربرد است و هستهٔ بسیاری از تصاویر او را تشکیل می‌دهد.

۴- کعبه: «کعبه» بیش از آن که با لوازمش همچون بیابان، حرم، کاروان، و ... بیاید، در تقابل با متضادهای آن، یعنی بتخانه، دیر، کفر، زنار و ... در مرکز بسیاری از تصاویر فصیحی قرار گرفته است.

۵- نخل: «نخل» در تصاویر شعری فصیحی گاه جای «سرو» را گرفته که در سنت ادبی ما معمولاً مشبه به معشوق است. لیکن در بیشتر موارد شاعر خود را به نخل تشبیه کرده است. گاهی فصیحی دو یا چند تا از این محورها را در هم می‌آمیزد و تصویر واحدی می‌سازد. ابیات زیر را محض نمونه نقل می‌کنیم:

جـاوه نـخل مـرادم نـفریبـد هـر گـز

گر همه شعله شود در هوس آغوشم (ب ۲۸۵۱)

شعله زد شوقی و در گوش شهیدان پنبه سوخت

بر لب حیرت خموشی موج قیل و قال بود (ب ۲۵۱۷)

شهید عشق تو را راه کعبه مقصود

کسی نشان ندهد جز سر بریده او (ب ۳۲۲۴)

شوخی نگر که شعله یک لاله زار داغ

از ما گرفت و بر جگر ما نثار کرد (ب ۲۶۸۶)

چون نخل شعله ریشه در اخگر فرو ببر

چون برق بر هوا شو و نشو و نما نمای (ب ۳۲۸۵)

محوریت همین عناصر محدود در تصویرسازی‌ها موجب شده است که شعر فصیحی، بویژه در غزلیات، تشخیصی برای خود پیدا کند، ضمن این که او از ترفندهای بلاغی نظیر تشبیه، تشخیص (personification)، و حس‌آمیزی بهره می‌گیرد و از آمیختن آنها با عناصر برشمرده

ترکیبات و تصاویر بدیعی می‌سازد. در شعر او «نالہ شهید می‌شود»، «جیب شهید جلوۀ چاک می‌گردد»، «شعله چون خون در عروق می‌رود»، «پرواز در پر مشتاق می‌سوزد»:

با عشق اگر نبرد نمایی ظفر مجوی

ور نالہای شهید شود خون آن مخواه (ب ۱۱۶)

ز چاک سینه می‌لافند اما جیبشان هرگز

شهید جلوۀ چاک می‌نگرید از گرانجانی (ب ۳۲)

می‌رودم همچو خون شعله همی در عروق

دایهٔ عشقم مگر داده ز آتش غذا (ب ۴۶۰)

خاکستر پروانه پرد سوی تو ای شمع

کی در پر مشتاق تو پرواز توان سوخت (ب ۲۲۲۱)

از میان ترفندهای بلاغی آنچه بیش از همه در شعر فصیحی دیده می‌شود، نخست تشبیه است و سپس حس‌آمیزی. در ذیل هر یک از این دو را جداگانه بررسی می‌کنیم.

الف - تشبیه: بسیاری از تصویرپردازی‌های فصیحی با استفاده از تشبیه پدید آمده است.

اغلب تشبیهات او نیز از نوع ترکیب اضافی، یا به اصطلاح دستوری‌ها «اضافهٔ تشبیهی»، است که مشبه آن یک مفهوم عقلی و انتزاعی و مشبه به یک مفهوم عینی و ملموس است، مانند «دوزخ بی‌اعتباری»، «بهشت خاطر»، «تار وسواس»، «عنکبوت پریشانی» و «دلق عریانی» در ابیات زیر:

بس که از من دوزخ بی‌اعتباری تافتند گشت یاد من بهشت خاطر اعدای من

(ب ۲۸۵)

زوایای دماغ از تار وسواسم بدان سان شد کز آنجا بار بندد عنکبوت نابسامانی

(ب ۱۰۲)

دلیم بگرفت ز آیین ریاپوشان پالانی روم از کاروان ناله دزدم دلق عریانی

(ب ۲۴)

در این گونه اضافات و ترکیبات بندرت دو سوی تشبیه ملموسند مانند «کاروان ناله» در بیت بالا و «مسافر اقلیم دل» در بیت زیر:

شدم مسافر اقلیم دل فصیحی وار بود که دامن دردی درین سفر گیرم

(ب ۳۰۳۶)

فصیحی حتی از شکل نوشتاری کلمات هم برای تشبیه استفاده می کند، مانند بیت زیر که در تشبیه «آه» به شمع ظاهراً به شکل نوشتاری آن نظر دارد:

غزل فصیحی ما به شعار طور ماند مگرش نوشته امشب به فروغ شمع آهی

(ب ۳۲۷۴)

و گاه برای ایجاد تصویر بدیع جای مشبه و مشبه به را عوض می کند. مثلاً به جای این که بگوید هر گل تر و تازه گویی قطره خونی است که از نفس بلبل چکیده، قطره خون را اصل می گیرد و گل را به آن تشبیه می کند:

هر قطره خون که از نفس بلبلان چکد بر خاک نارسیده گلی تازه و تراست

(ب ۵۳۶)

ب- حس آمیزی: پس از تشبیه مهمترین عنصر بیانی در شعر فصیحی «حس آمیزی» است، یعنی نسبت دادن فعل یا صفتی محسوس به شیء یا مفهومی که در عالم تجربه نمی توان نسبتی میان آنها برقرار کرد. از این قبیل است «سوختن پرواز در پر»، «روفتن نگاه از در و

بام»، «تراویدن کندن‌دندانی از نام»، و «چکیدن زخم از لب تیغ» آن‌گونه که در ابیات زیر می‌بینیم:

خاکستر پروانه پرد سوی تو ای شمع کی در پر مشتاق تو پرواز توان سوخت
(ب ۲۲۲۱)

به جاروب مژه رو بند ز اعجاز سبک‌دستی نگاه قدسیان را از در و بامش به آسانی
(ب ۴۷)

بشد تیزی ز دندان کلک آهن‌خای را مانا ز نام این عبوسان می‌تراود کند دندانی
(ب ۴۰)

با استفاده از همین ترفندهای بلاغی یا ترکیب آنها با یکدیگر، فصیحی تصویرهای غریبی پدید می‌آورد که نظیر آنها را بعدها در آثار شاعران طراز اول سبک هندی، همچون کلیم و بیدل و صائب، می‌بینیم. نمونه را به ذکر این چند بیت بسنده می‌کنیم:

مهربانی بین که خون از نالهٔ بلبل چکد

گر به طرف باغ ما آواز زاغی گم شود (ب ۲۴۰۳)

زخمیست فصیحی ز لب تیغ چکیده

وز دایگی مهرهم الماس یتیمی (ب ۲۱۵)

در رستهٔ غم دین و دل عاشق زاریم

در رهگذر ناز خریدار نشینیم (ب ۳۰۱۷)

در درختستان طبعم ز آفت بی‌میوگی

می‌طپد در آرزوی سنگ طفلان شاخسار (ب ۲۵۰)

اما این نازک‌خیالی او، برخلاف آن همه تعقیدی که مثلاً در شعر صائب می‌بینیم، بندرت تعقید معنوی ایجاد می‌کند. بیت ذیل که در وصف زاهدان ریایی است نمونه‌ای از این‌گونه تعقیدات است:

کنند از پرده دل صاف خون ظلمت شب را ز درد آن حلی بندند بر نور مسلمانی
(ب ۲۸)

ظاهراً مقصود شاعر این است که زاهدان ریایی ظلمت شب را چون شراب از صافی دل خود عبور می‌دهند و در نتیجه دلشان سیاه می‌شود و دردی را که از این شراب ظلمت بر جای می‌ماند بر پیشانی می‌کشند (اشاره به پینه پیشانی که نشانه کثرت سجود است).

ویژگی‌های سبکی

شعر فصیحی در مجموع ساده است و از این لحاظ حالتی میانه سبک عراقی و هندی دارد. او را باید از پیروان مکتبی شمرد که در تاریخ ادبیات ما به «مکتب وقوع» معروف است. چنان‌که گفتیم او تقریباً با سبک خراسانی بیگانه است. مقتدای او آن دسته از شاعران سبک عراقی هستند که به تصویرپردازی‌ها و مضمون‌سازی‌های بدیع شهره‌اند، اما به ظاهر کلام و تناسب لفظ هم، تا آن‌جا که به تصنع نینجامد، کاملاً توجه دارند، مانند انوری و خاقانی و سعدی و حافظ. فصیحی نیز صنایع لفظی را آگاهانه، و البته غالباً بدون تکلف، به کار می‌گیرد، از جمله انواع جناس را که دو بیت زیر نمونه آن است:

در نوش نیش غرقه شو و کام دل مجوی

در کام تیغ غوطه زن و قوت جان مخواه (ب ۱۱۴)

به دست شوق سفر لیک من چنان عاجز

که با تجمل صرصر تحمل پرگاه (ب ۱۵۷)

در این دو بیت، میان نوش و نیش، غوطه و قوت، و تجمل و تحمل بترتیب جناس ناقص، جناس لفظ، و جناس خط برقرار است.

با این حال، ویژگی‌هایی در شعر فصیحی دیده می‌شود که او را بیشتر به شاعران سبک هندی نزدیک می‌کند. نخست این که مثل سایر شاعران سبک هندی تعداد غزل‌هایش بمراتب بیش از قصاید است - ۱۲۴ غزل در مقابل فقط ۲۱ قصیده. قصاید او نه تنها از نظر تعداد بلکه به لحاظ کیفیت هم در مرتبه‌ای فروتر از غزلیاتش قرار دارد. (البته قصاید رضوی او که از سر اعتقاد - نه از ترس ممدوح یا برای جلب منافع دنیوی - سروده شده، دارای شور و معنویت خاصی است که آنها را از سایر قصاید او مستثنا می‌کند.) (نک: قیصری، ۱۳۷۲، یکی از مدایح رضوی، صص ۱۱۱-۱۰۸) در قصاید او اگر هم زیبایی و بداعتی دیده می‌شود در تشبیب و تغزل است، تا آن جا که گاهی احساس می‌شود شاعر قصیده‌گویی و مدیحه‌پردازی را بهانه‌ای قرار داده است برای غزل‌سرایی. در قصیدهٔ ۴ از آن جا که تجدید مطلع می‌کند تا ورود به مدح یک غزل کامل می‌سراید که فقط تخلص ندارد (نک: ب ۱۷۲ - ۱۶۴).

غزل‌های فصیحی مملو است از نازک‌خیالی و مضمون‌پردازی‌های غریب، اما نه به آن شدتی که در سبک هندی دیده می‌شود. حتی گاهی - اگرچه بندرت - غزلیاتی از او می‌بینیم که در سادگی و زیبایی نظیر بهترین غزل‌های سبک عراقی است. هیچ تعقید و نازک‌خیالی در آنها دیده نمی‌شود. زبان شاعر در این گونه غزل‌ها شفاف و سعدی‌وار و به اصطلاح سهل ممتنع است. غزل زیر را می‌توان نمونه‌ای از این دست به شمار آورد:

چون عدم از بر عالم برخاست	به هم‌آغوشی ما غم برخاست
هر کجا صبح زدم چتر نشاط	شام از آن نوحهٔ ماتم برخاست
خواب با دیدهٔ بختم چو نشست	رسم آسایش از آن هم برخاست
درد جامم به جهان افشاندند	شعلهٔ شوق ز عالم برخاست
کشتهٔ خنجر شوق در حشر	همه تن روح مجسمم برخاست

قصه درد فصیحی گفتند شیون از عالم و آدم برخاست

(ب ۹۰ - ۲۲۸۵)

غزل‌های فصیحی غالباً کوتاه است و بندرت از شش هفت بیت فراتر می‌رود. فقط در یک مورد (غزل شماره ۱۲) از نه بیت بیشتر شده و به یازده بیت رسیده است. چند غزل چهاربیتی هم دارد (نک: غزل‌های شماره ۵۹، ۸۴، ۹۳، ۹۴ و ۹۷). غزل‌های سه‌بیتی و کمتر هم در دیوان او دیده می‌شود، اما چون هیچ‌یک تخلص ندارد، حتماً ابیاتی از آنها افتاده یا این‌که خود شاعر آنها را کامل نکرده است.

ترکیب‌بندها و ترجیع‌بندهای فصیحی نیز ویژگی قصاید او را دارد، یعنی آن‌جا که برخاسته از عقاید قلبی و احساسات درونی شاعر است، زیبا و دل‌نشین می‌نماید، اما چون به مدح و تعارف می‌رسد، دیگر لطف و طراوت در آن نمی‌توان دید. مابقی اشعار او، از قطعه و مثنوی و رباعی که کمتر از یک‌سوم دیوانش را تشکیل می‌دهد چنگی به دل نمی‌زند و نکته خاصی که قابل ذکر باشد در آن دیده نمی‌شود. از میان ۱۶۴ رباعی او مشکل می‌توان رباعی خوبی انتخاب کرد. نمونه زیر را شاید بتوان از جمله رباعیات خوب او به حساب آورد:

یک چند درین رسته پریشان گشتیم گفتیم گران شویم ارزان گشتیم
در طالع ما کسادبازاری بود آئینه فروش شهر کوران گشتیم

(ب ۵۶ - ۲۳۵۵)

از دیگر وجوه تشابه فصیحی با شاعران سبک هندی «غم‌پرستی» اوست که دیوان او، بویژه غزل‌هایش، را سرشار از آه و ناله و افغان کرده است، به قول خودش:

مرا عشق از هر دو عالم گزیده به من داده اقلیم آه و فغان را

(ب ۸۷۳)

بی‌تردید، اگر کلمات دیوان او را برشمردیم، واژهٔ «غم» و مترادف‌ها و وابستگی‌ها، در ردیف نخست جای می‌گیرند. آن‌جا هم که ذکری از غم نیست، تصاویری که شاعر به دست می‌دهد مؤید روحیهٔ غم‌پرست اوست. جلوه‌های غم‌انگیز زندگی و طبیعت در شعر فصیحی به مراتب بیش از ظواهر امیدبخش و شادی‌آور توصیف و تمجید شده است. او، برخلاف معمول، می‌خواهد که آبگینه‌اش بشکند، دوست دارد که پاییز بیاید و گرد رنگ و بوی را از چمنش بشوید:

نشکسته ماند ار به مثل آبگینه‌ات همت گزین و سنگ ستم ز آسمان مخواه
آبی که شوید از چمنت گرد رنگ و بوی جز از سحاب تشنه لب مهرگان مخواه
(ب ۱۲۵-۱۲۴)

و خلاصه غم‌پرستی او تا به حدی است که نوعی تمایل به خودآزاری (masochism) را تداعی می‌کند:

تار آن چنگم که چون مضراب غم بر من زنند

جای افغان شکر برخیزد ز سر تا پای من (ب ۲۷۸)

فصیحی هم، مانند اغلب شاعران دورهٔ صفویه، گرایش به زبان عامیانه دارد. این گرایش در شعر او به سه شکل نمود یافته است: الف- کاربرد کلمات و تعابیر عامیانه؛ ب- حذف فعل؛ ج- استفاده از لحن عامیانه. در ذیل برای هر یک از این سه مورد مثال‌هایی می‌آوریم.

الف- تعابیر عامیانه: تعبیر خوش‌نشین، که ظاهراً در دورهٔ صفویه رواج یافته^۵، چند بار در شعر فصیحی آمده است، از جمله:

گر خانه‌زاد درد دلی از دوا گریز

ور خوش‌نشین پنجهٔ گرگی شبان مخواه (ب ۱۱۳)

حسن اگر در دیده چون نازت دهد جا پا منه

خوش نشین ناله‌های زار چون آهنگ باش (ب ۲۷۶۷)

خوش خوشک

خوش خوشک راندم تا جایی که گفتم بسته‌اند

هم نظرها از تراکم بر نظرها رهگذار (ب ۵۹۰)

هم چشمی

همه با نار ایمن از حماقت گرم هم چشمی

ولی خاکسترند از مرده طبعی و گرانجانی (ب ۲۷)

ب- حذف فعل: موارد حذف فعل، که متأثر از زبان عوام است، در شعر فصیحی فراوان

دیده می‌شود. گاهی این حذف در مقام خواهش صورت می‌گیرد، مثل دو نمونه زیر:

یا سند الاتقیاء رشحه فیضی که سوخت مزرعه هستیم برق سموم جفا

(ب ۴۸۶)

یعنی: رشحه فیضی عطا کن که ...

ای معتکفان حرم قدس نگاهی بر کار من خسته که بر حال تباهست

(ب ۱۰۱۳)

یعنی: بر کار من خسته نگاهی بیفکنید!

و گاه فعل در مقام استفهام انکاری حذف می‌شود:

چو عشق جلوه کند در لباس محبوبی

کدام دل که نگرود به چنگ عشق اسیر (ب ۴۱۰)

به جای: کدام دل است که ...

در ابیات زیر نیز، فعل محذوف را درون قلاب مشخص کرده‌ایم:

فصل نوروزست و عالم خرم از فیض بهار

نی غلط [گفتم] عدل تو را شد عدل او آینه‌دار (ب ۱۲۱۱)

ما گرم گفتگو [بودیم] که درون آمد آفتاب

در تنگنای دیدهٔ خفاش خاکسار (ب ۱۳۰۲)

دور از تو دلم چون سینه آهستانی است

آتشکده‌ای [بود] کنون گیاهستانی است (ب ۳۵۸۵)

ج - لحن عامیانه: برخی ابیات فصیحی نه فقط از لحاظ کلمات و تعبیرات، بلکه به لحاظ

ساختار صرفی و نحوی نیز یادآور لحن محاوره و گفتگوهای روزمره است:

تو و مدح جناب او هیهات ور کنی فی‌المثل تصور این

این بعینه چنان بود که دهند خانهٔ کعبه را ز بت تزین

(ب ۷۲ - ۱۲۷۱)

از دیگر ویژگی‌های سبکی شعر فصیحی، که در اشعار سبک هندی هم فراوان دیده

می‌شود، این است که به منظور شمارش یا اندازه‌گیری از واحدهای نامتعارف استفاده می‌کند.

چنان‌که در ابیات زیر کلمات «نبض»، «سیل» و «گریبان» را به عنوان واحد شمارش زمان و

مقدار به کار برده است:

تو نبضی از دوا و درد خود آگه نه‌ای، تن زن

که لقمان را نیاموزد مریض آیین لقمانی (ب ۱۰۹)

از دیده زخم‌وار ز هجران تیغ کین

خون پاش سیل سیل و ز قاتل امان مخواه (ب ۱۲۲)

بودشان در دل ذخیره صد گریبان چاک غم

در چمن رفتند و در جیب گلستان ریختند (ب ۱۱۸۷)

نظر فصیحی درباره شعر خود

چنان که انتظار می‌رود، فصیحی نیز مانند اغلب شاعران شیفته شعر خود است و کس را در این باره هم‌اورد خود نمی‌بیند. او از مسأله سبک آگاه است و از آن با عنوان «طرز» یاد می‌کند:

طرز این فکر نفس با فان پسند طبع نیست

پساره‌ای از خون دل بردارم و موزون کنم (ب ۳۱۴۵)

و لابد «طرز» سخن خود را بی‌نظیر می‌شمارد، چنان که شعر خویش را به «کلام حضرت ذوالمن» و کسی را که از آن انتقاد کرده به «ابوجهل» تشبیه می‌کند:

کوتاه‌خردی که شرمسار از من نیست طعن سخنم زند که پر روشن نیست

ادراک ابوجهل چو ناقص باشد نقصان کلام حضرت ذوالمن نیست

(ب ۲۵۵۷-۵۸)

در مقام تفاخر به شعر خویش، یادآور خاقانی است که حدی برای خودستایی نمی‌شناسد:
من همان شخص مزکی طبع قدسی فطرتم

کز بیانم جان همی یسابد نهاد روزگار

من همان عین مسیحایم که گر نامش برند
 آید اندر گوش هوش اسم فصیحی آشکار
 آن محیطم من که چون گردم بناگه موجزن
 افکنم چون خار و خس در معانی بر کنار
 در شبستان خیالم پای نه تا بنگری
 شاهدان حوروش در پرده‌های زرنگار
 ناگرفته ساعد سیمینشان جز آستین
 نابسوده سنبل مشکینشان الا عذار
 پر به عصمت نوعروسانند همت را بگوی
 تا شود بهر تو زانها گل‌رخی را خواستگار
 نظمم از بر کوه خوانی جای گلبانگ صدا
 از دل خارا برآید عقد در شاهوار
 ابر نیسانم که چون در جلوه آیم در چمن
 گلبن آرد جای گل من بعد مروارید بار

(ب ۵۳۱-۵۲۶)

در این باره تا جایی پیش می‌رود که از حد ادب شرعی در می‌گذرد و کلام خود را «وحی منزل» می‌خواند:

کلام او همگی وحی منزل است ولی نهند بی‌خردانش لقب همی اشعار

(ب ۸۰۰)

اما درست مثل خاقانی، در مقابل این تفاخرهای عجیب و غریب، گاهی شکسته‌نفسی هم می‌کند و خود را به نحوی مبالغه‌آمیز می‌نکوهد:

منم فصیحی آن ذره سرشته ز هیچ
که ننگ بود ز من کارگاه امکان را
(ب ۸۵۰)

ضعف‌ها و کاستی‌های شعر فصیحی

در شعر فصیحی، برخلاف آن همه ادعاهای شاعرانه‌اش، بیش از حد معمول ضعف و کاستی دیده می‌شود. بارزترین نقطه ضعف شعر او تکرار قافیه است که بیشتر در قصایدش نمود یافته است. مثلاً قصیده‌ای را که فقط پنجاه بیت است مجموعاً با ۲۷ قافیه سروده، یعنی یازده قافیه آن بین ۲ تا ۵ بار تکرار شده است. در قصاید طولانی‌تر این تکرار بیشتر می‌شود و تکرار قافیه گاهی به فاصله یک بیت صورت می‌گیرد:

خوش باش که ما نقش خود از کوی تو بردیم زنهار مکن رنجه در این راه نسیمی
مفرست سوی تربت ما تحفه جانی میسند جدا از سر آن زلف شمیمی
هر خنده که بر غنچه ما بست بهاران پاشید همان لحظه به تحریک نسیمی
(ب ۲۲۰-۲۱۸)

و گاه تکرار قافیه بلافاصله است:

رخش سفر بر جهان زین در دار فنا خیمه عزلت بزین بر در ملک بقا
رخت بکش زین دیار هین که ازین تنگنا یوسف جان رفتنی است جانب مصر بقا
(ب ۴۵۱-۴۵۰)

ز آینه هستیت زنگ محبت زدود ورنه گل و روشنی جوهر خاک و صفا
بی‌سروپا کن چو چرخ طی بیابان عشق تا شودت جیب دل مطلع صبح صفا
(ب ۴۵۹-۴۵۸)

گاهی قافیه همراه با کلمات پیش از آن تکرار می‌شود. نمونه‌ای از این نوع تکرار:

من همان آینه‌ام کاین زندگی زنگ من است

صیقلم خاکستر جسم الم فرسای من (ب ۲۹۵)

این گروه بی‌مروت را که صد ره خاک شد

در ره اخلاصشان جسم الم فرسای من (ب ۳۴۲)

برخی ابیات فصیحی اصلاً قافیه ندارد. در مثنوی که سروده بیت زیر بی‌قافیه است:

رفتم به طواف حضرت عشق تا کدیه کنم ز حضرت عشق (ب ۲۰۰۷)

مقطع یک غزل بی‌قافیه است و فقط ردیف دارد:

مطلع: آشفته‌تر از ماست بسی انجمن ما

بسی نور بود شمع طرب در لگن ما (ب ۲۰۸۰)

مقطع: تا حرف دل ریش فصیحی به تو گفتیم

خوناب الم می‌چکد از هر نفس ما (ب ۲۰۸۶)

مطلع یک غزل دیگر هم بی‌قافیه است:

نوبهار آمد که مرغان بال و پسر پرخون کنند

وز نوای ناله هر دم گوش گل پرخون کنند

(ملحقات، ب ۴۳۶)

تکرار قافیه حتی در غزل‌های پنج شش بیستی او هم دیده می‌شود.

فصیحی کلاً در قافیه‌پردازی سهل‌انگار است. حتی اگر لازم باشد کلمات را تحریف می‌کند تا قافیه‌اش جور درآید، چنان‌که در بیت زیر «ترک» را با «بزرگ» قافیه کرده است:

کوچک سن و در خرد بزرگست آرایش دودمان ترکست

(ب ۱۸۶۴)

نقصان در وزن و بی‌مبالاتی در ترکیب و تنسیق عبارات و جملات نیز گهگاه در دیوان او دیده می‌شود. مثلاً برای آن‌که وزن بیت زیر درست درآید مجبوریم «صبح» را «صَب» بخوانیم:

ای آن که ز نور صبح چراغت افروخته شد چو از حیا روی

(ب ۱۴۱۶)

ابیات ذیل نیز نمونه‌ای است بارز از سستی تعبیر و ضعف تألیف که نظایر آن را باز هم در اشعار فصیحی می‌توان یافت:

اقبال بین که خطبه او دین مختلف کاندرا میانشان سخن صلح خنجرست

بر یک فراز منبر خواندند هر دو قوم در یک زمان ولی به میان شور بی‌شرست

(ب ۵۵۵-۵۵۴)

اینک رسید آن‌که اگر نی ستم شود بیرون برد ز سینه عشاق درد یار

(ب ۱۲۹۵)

در بیت اخیر مقصود شاعر ظاهراً این است: وقت آن رسیده که یار درد را از سینه عشاق بیرون برد، به شرط آن‌که این کار با رضایت عشاق صورت گیرد و ستمگری نباشد! آخرین نکته‌ای که، نه به عنوان نقطه‌ضعف بلکه به عنوان یکی از ویژگی‌های شعر فصیحی، باید از آن یاد کنیم این است که وی ابیات موقوف‌المعانی زیاد دارد، مخصوصاً در

قصيد. مثلاً در قصیدهٔ ۹، که فقط ۴۵ بیت است، ۲۴ بیت موقوف‌المعانی وجود دارد. گاهی برای افادهٔ یک معنا چند بیت در پی هم می‌آورد که نمونه‌اش را می‌توان در این ابیات دید:

به دولت تو که دولت از آن خجسته‌پی است مرا فتاده به هر برج آسمان خیال
 هزار کوكب مه‌نام مشتری القاب هزار اختر مسعود آفتاب نوال
 نمونه را قدری نزد حضرت آوردم ببین اگر نپسندی بگوی تا در حال
 یکان یکان همه را بر بساط نظم آرم دهم به نزد تو عرض هنر سپهر مثال
 (ب ۳۹۷-۳۹۴)

یادداشتها:

- ۱- چنین قصیده‌ای در دیوان او وجود ندارد.
- ۲- دیوان فصیحی به تصحیح دکتر ابراهیم قیصری زیر چاپ است، و همهٔ ارجاعاتی که در متن می‌بینید به نسخه مصحح ایشان مربوط می‌شود که امیدواریم هرچه زودتر منتشر گردد و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.
- ۳- دربارهٔ او و مکاتبات و مراوداتش با فصیحی و برخی دیگر از افاضل هرات، (نک: مایل هروی، میرزایان برناباد، ص ۳۵ - ۶).
- ۴- شواهد در این مورد به قدری فراوان است که ما را از ذکر مثال بی‌نیاز می‌کند. با توفقی مختصر در دیوان کثرت این‌گونه تلمیحات را می‌توان دید.
- ۵- در فرهنگ فارسی معین این معانی برای آن ذکر شده: ۱- آنکه در هر جا خوشش آید بنشیند و اقامت گزیند. ۲- آن عده از سکنهٔ ده که نه مالک به شمار می‌روند و نه زارع سهم‌بر. ۳- ایلی که نیمه قاپو شده باشد.

منابع:

- انوری. دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ترکمان، اسکندر بیک. *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، بسه کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰.
- خاقانی. *دیوان*، بسه کوشش ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۳.
- خوشگو. *سفینه خوشگو*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس، ش ۴۰۳.
- خوشگو. *سفینه خوشگو*، نسخه خطی، کتابخانه ملک، ش ۴۳۰۵.
- صفا ذبیح‌الله. *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۱.
- فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی. *تذکره میخانه*، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال و شرکاء، ۱۳۳۹.
- فصیحی هروی. *دیوان*، به تصحیح ابراهیم قیصری، براساس نسخه مورخ ۱۰۶۷، متعلق به کتابخانه دانشگاه توپینگن آلمان، و نسخه ایندیا آفیس، زیر چاپ.
- قیصری، ابراهیم. «یکی از مدایح رضوی»، میراث جاویدان (فصلنامه)، سال اول، ش ۴، تهران، زمستان ۱۳۷۲.
- گویاموی، محمد قدرت‌الله. *تذکره نتایج‌لافکار*، چاپ سنگی، بمبئی، دی‌ماه ۱۳۳۶.
- معین، محمد. *فرهنگ فارسی*، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ناصر خسرو. *دیوان*، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ دوم، دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
- نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمدطاهر. *تذکره نصرآبادی*، با تصحیح وحید دستگردی، طهران، چاپخانه ارمغان، ۱۳۱۷.